چون زنج آید باز در دل در حرص زنگ شاید باز هر گاه که از طریق تقوی دور است الیته بدان میل نخواهد باز و دو نیابد این دل
آنست که میگوید حتی اتقوا الله و بترسید از خدای در بقیه عمر خود علی انکم و بدانید اگر شما الیوم تحشرون بسوی او حشر شوید
خواهید شد و همه را بدگاه وی نیاز ی رای یافتن مجازات و رسیدن بمکافات جمع خواهد کرد پس حق این است که باید گفت
بدست ظاهر و باطن خود آیکی سازند و از صفت نفاق بر حذر باشید که منافق دشمن و نیست چنانچه فرمود و من الناس
و از مردمان است من یعجبک آنکس که خوش آید ترا ای محمد و بزرگ نماید قوله سخن گفتن او و او شخص ثقیفی بود
که بحضرت رسالت پناه و صلات آمده آمد و او مردی بود شیرین سخن خوب صورت بود و طراوت منظر و حلاوة غیر او
حضرت پیغمبر را سخن خوش آمد و گوش ارادت بکشم و خاشیه خدمت سید انام بر دوش طاعت فرنگنم و بر سری سوگند یاد کرده
بیعت اسلام در گوش ارادت بکشم و خاشیه خدمت سید انام بر دوش طاعت فرنگنم و بر سری سوگند یاد کرده
غدار بر کلامی آورد و چون باز گشت از عمارات مدینه در گذشت زراعت قومی را با آتش بسوخت و چهار پایان مسلمانان
بشمشیر بی کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که کسی هست که از مردمان ترا در تعجب می افکند سخنی که میگوید فی الحیوة الدنیا
در مصالح دنیا یا آنکه در دنیا از سخن او قول تعجب است زیرا که در آخرت و لکن باشد از خوف حساب یا مانند نخواهد بود
بتکلم تا کلام او ترا عجب نماید و یشهد الله و بگواهی می آرد و خدا را برای تقریر صدق خود علی ما فی قلبه فی بر آنچه در دل
اوست یعنی میگوید دل و زبان من یکیست و هو الد الخصام و حال آنکه او سخت ترین و ستیزه ترین دشمنانست
زیرا که دشمنی است دوست روی بظاهر علم محبت می افزاید و دشمنان کار خود میسازد و از مکر چنین خصم امین شوان بود
بیت تو ان ز دشمن ظاهر حذر نمود ولی ز مکر خصم نهان احتراز نتوان کرد و اذا تولی و چون برگردد از حضرت
تو این منافق سعی فی الارض برود و بشتابد در زمین لیفسد فیها تا تباهی کند در آن و یهلک الحرث و نابود کند
کشت را یا النسل و هلاک کند چهار پایان را والله و خدای لا یحب الفساد دوست نمیدارد معصیت و تبه کاری را
لفظ فساد در نهایت فصاحت افتاده چه تباهی خرابی باشد و قیام دنیا بحرث و نسلست و چون هر دو در معرض هلاک
افتد دنیا خراب گردد و در تبیان آورده که این آیه در شان اهل یاست که خود را بخلق میگوی نمایند و بر معلمت حقیقه تمام
عیار بیرون نیایند و گفته اند در باب تمام منافقانست چه اعتبار عموم لفظ دارد نه خصوص سبب و دیگر تعمیم شامل است
این کس غیر او را و دلالت آن بر جود تهدید بیشتر باشد پس معنی تولی این باشد که منافق چون والی و صاحب حکم گردد
بکند آنچه مسکنان کنند فساد و افساد و تشویش آن جمعیت باران از خلق منقطع گردد و دکیا و نزوید و عدم رشد
سبب هلاک نسل شود و چون منافق بر گردد از کسی سعایت و غمازی و سخن چینی کند و اوفساد نماید بالقاء شک
و شبهه در دلها و حرام سازد و حرث را غضب بر اندازد و نسل از نا کاذا قیل له و چون گویند منافق را اتق الله
بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیه و درین سخن غایت مبالغه است که گویا آن حمیت حکمیست مستلزم

گناه بگیرد و سیر نماید بالاثم بارتکاب گناه و بکشن کلمات کفر این مسود و نصحا نکه گفت بزرگترین گناهی آنست که کسی گوید
از خدای بترس او در جواب گوید تو خود را بگو یا نفس خود را پند ده یا ترا این چکار و امثال این و در اخبار آمده که شخصی فاروق را
در زمان خلافت گفت اتق الله عمر روی خود را بر زمین نهاد از جهت تواضع و خدا را و تضرع بسیار کرد و مناقی که این حال
مشاهده و مرتضی بدگاه حق سبحانه فرود آمد فحسبه پس بسنده است مر او را جهنم و آن نام نشیست که در نیز
بدان عذاب کنند یا جایست بعید العقر و دوزخ ولبئس المهاد و بد فرشیست آتش ای فرش آتش در شان منافقان
گذشت چنانکه ایشان را سه حالت بود حالتی با حضرت پیغمبر صلات الله و السلام علیه که از زمان او تجنب نمودند و ظاهر رضا کرده
قریب بودند و حالتی با تابع او که همه امکن و عداوة و اتصال مضرت بر ایشان میکوشیدند و حالتی با حق سبحانه که قصد
کلام او نا کرده و تضرع و خشوع کار دیگر کردند آیه اول اشارت بحالت اولست و ثانی بصفت ثانی و ثالث بحالت ثالث و رد
زیرا مضمران منافک بر آنست که آیه غیر در شان سلمان فرود آمد وقتی که چیب را رضی الله شهید میکردند و این قصه بر وجه انتصار
چنانست که در اواخر سال سیم از هجرت جماعتی از عضل و قاره و ایشان و بطن بود و نداز بنی خذیمه نزدیک پیغمبر صلوات
الله علیه آمدند و عرض رسانیدند که کوکب اسلام از اوج منزل طالع شده و ما همچنان در تیرگی جهالت مانده قوا عدایمان اسلام
و شرایط صلوات و صیام را میدانیم توقع داریم بحضرت عنایت فرمود جمعی نماز دو باید بقبیله ما آیند و مسلمانان را
شرایع و احکام را نمایند حضرت پیغمبر سه و ده نفر از میان اصحاب اختیار فرمود و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر ساخت بعد
از ذیل روانه ساخت و ایشان بر جسیع رسیده بدام کردی کفار در افتادند هشت تن را شربت شهادت چشانیدند
و زین دسته خبیب بن عدی را اسیر گرفته بگریزند و عوض دو اسیر که در دست کنیان داشتند بر ایشان داد و ایشان
خود را باز ستدند و او را عاصم بن ثابت خبیب را گرفته بمکه سپل سختند خبیب از اولیا و صحابه بود و خوارق عادت
مشاهده کرده اند القصه روزی که او را میکشتند التماس کرد تا نماز شهید گذارد و بر کعت نماز و چون امان یافت
بخضوع و خشوع تمام از اداء کرد و بعد از آن بر دوش کشیدند و در آن حال کافری سلمان نام بیامد و نیزه بر سینه وی
نهاد و خبیب گفت اتق الله آن کافر اعرابی تایفت در حرکت آمد و نیزه را چنان نفشرد که سنان از پشت خبیب
بیرون آمد در ینابیع آورده که چون خبیب را بر دار کشیدند آتش شوق جمال محمدی صلی الله علیه الا از دل و شعله زدن آن
پر فروغ از ابر شش فرستاد و دهانی سر از صنایر و پنهان بطن و ظاهر رحمت قدرة بیرون آمد تا جز شوق
خبیب بسید رسل صلوات الله علیه رساند و حجب و تضرع و مسافت منقطع گشته خبیب از بالای دار بجمال مبارک سید فخر
مشاهده فرمود و تحفه سلام نثار خیر الانام نمود و بعد عالم سر خبیب را بدان حال دیده جواب سلام گفت و دیرا بدار السلام
رود بیت دار خبیب بیری گردی بر و سلام و از نسل سلام تو دار السلام شد آورده در کتاب سیر رسول الله و اصحاب
آورده اند که خبیب بر بالای دار بحضرت عالم الغیب مناجات کرد و گفت خداوندا کسی دارم که سلام و پیام من بیارگاه

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)